

Ideal Human Being from the Point of View of Mulla Sadra and Its Place in Humanities

Ahmad Mohammadi Peiro

*Assistant professor, Imam Khomeini Education and Research Institute
(mohammadi.p@iki.ac.ir)*

Abstract

From all of Mulla Sadra's words, it can be deduced that in the primary division, human beings have two types, the inferior and the sublime, which can be divided into other types by the secondary division. The highest level of the sublime human being is the divine human being, and at the top of this chain is the perfect and innocent human being. On the other hand, many thinkers have considered the subject of humanities to be human actions. Undoubtedly, the subject of existing human sciences is not the ideal and transcendent human. Rather, it is about ordinary people. But the question is: What is the role of ideal human actions in humanities? Can the investigation of his actions be useful in terms of cognitive methodology? The writer's claim is that in order to achieve the ideal humanities, in terms of methodology, the personality type of an ideal human being should also be studied. This has many requirements in the field of purpose, predictive power and methodology of humanities, which, considering these desirable and valuable tools, the necessity of such a proposal can be inferred. Because in this case, the concepts of humanities, the description and explanation of human actions undergo fundamental changes. In order to obtain such materials, data from Mulla Sadra's words were analyzed with a descriptive-analytical method.

Keywords: Humanities, Methodology, Inferior Man, Sublime Man, Ideal Man.



الإنسان المثالي من منظور ملاصدرا ومكانته في العلوم الإنسانية

احمد محمدى بيرو^١

من أقوال ملاصدرا يمكن استنباط أن الإنسان ينقسم في التصنيف الأولى إلى نوعين: المتداني والمتعالى، ويمكن أن ينقسم كل منهما إلى أنواع أخرى في التصنيف الثانوى. أعلى مرتبة للإنسان المتعالى هي الإنسان الإلهي، وفي قمة هذه السلسلة يوجد الإنسان الكامل والمعصوم. من ناحية أخرى، يعتبر العديد من المفكرين أن موضوع العلوم الإنسانية هو الأفعال البشرية. ولا شك أن موضوع العلوم الإنسانية الحالية ليس الإنسان المثالي والمتعالى، بل هو الإنسان العادي. ولكن السؤال هو: ما دور أفعال الإنسان المثالي في العلوم الإنسانية؟ وهل يمكن أن يكون دراسة أفعاله مفيداً من حيث المنهجية؟ يدعى الكاتب أنه للوصول إلى علوم إنسانية مرغوبة، يجب دراسة فئة الشخصية المثالية من حيث المنهجية، إذ أن ذلك له اقتضاءات واسعة في مجالات الغاية، وقوة التنبؤ، والمنهجية في العلوم الإنسانية. ومع مراعاة هذه اللوازم، يمكن استنتاج ضرورة مثل هذا الاقتراح. لأن في هذه الحالة، تتغير مفاهيم العلوم الإنسانية ووصف وتفسير الأفعال البشرية بشكل أساسي. لتحقيق مثل هذه اللوازم، تم فحص بيانات من أقوال ملاصدرا باستخدام منهجية وصفية - تحليلية.

مفاتيح البحث: العلوم الإنسانية، المنهجية، الإنسان المتداني، الإنسان المتعالى، الإنسان المثالي.

١. أستاذ مساعد وعضو هيئة التدريس في مؤسسة الامام الخميني للتعليم والبحث

(mohammadi.p@iki.ac.ir).



فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال شانزدهم، فروردین ۱۴۰۳، شماره مسلسل ۵۹

انسان ایدئال از منظر ملاصدرا و جایگاه آن در علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۱

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

* احمد محمدی پیرو

از مجموع سخنان ملاصدرا چنین استنباط می‌شود که در تقسیم اولیه، انسان دارای دو بخش متدانی و متعالی است و با تقسیم ثانویه هر کدام به انواع دیگری قابل انشعاب است. بالاترین مرتبه انسان متعالی، انسان الهی است و در رأس این سلسله، انسان کامل و معصوم قرار دارد. از سوی دیگر بسیاری از اندیشمندان موضوع علوم انسانی را کنش‌های انسان دانسته‌اند. موضوع علوم انسانی موجود، انسان ایدئال و متعالی نیست؛ بلکه موضوع آن انسان‌های عادی و معمولی است. سؤال این است که کنش‌های انسان ایدئال چه نقشی در علوم انسانی دارد؟ آیا بررسی کنش‌های او می‌تواند از حیث روش شناختی کارگشا باشد؟ ادعای نگارنده این است که برای رسیدن به علوم انسانی مطلوب، از حیث روش شناختی، تیپ شخصیتی انسان ایدئال نیز که آرمانی است، باید مورد مطالعه قرار گیرد. این امر اقتضائات فراوانی در حوزه غایت، قدرت پیش‌بینی و روش‌شناسی علوم انسانی دارد که با توجه به این لوازم مطلوب و ارزشمند، ضرورت چنین پیشنهادی قابل استنتاج است؛ چراکه در این صورت، مفاهیم علوم انسانی، توصیف و تبیین کنش‌های انسان دچار تغییرات

* استادیار و عضو هیئت علمی گروه فلسفه موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

(mohammadi.p@iki.ac.ir).



اساسی می‌شود. برای دستیابی به چنین لوازمی داده‌هایی از سخنان ملاصدرا با روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گرفت.

واژه‌های کلیدی: علوم انسانی، روش‌شناسی، انسان‌متدانی، انسان‌متعالی، انسان‌ایدئال.

مقدمه

هر علمی دارای موضوعی خاص است که از عوارض ذاتی آن بحث می‌کند. علوم انسانی نیز از این قاعده مستثنا نیست. موضوع مورد مطالعه علوم انسانی دقیقاً چیست؟ به طور حتم موضوع آنها در یک معنای کلی، انسان است؛ اما دایره این موضوع بسیار گسترده است و انسان حیثیت‌های گوناگونی دارد. به همین جهت بسیاری از اندیشمندان قیدی را افزوده و موضوع علوم انسانی را انسان از حیث کنش‌هایش دانسته‌اند. این قید هرچند موضوع را محدودتر می‌کند، می‌توان قیود دیگری را افزود تا به وضوح موضوع بیفزاید؛ چراکه درباره این موضوع مقید نیز سؤال دیگری به ذهن خطور می‌کند: در مطالعه کنش‌های انسان، کنش‌های کدام انسان باید تحلیل و بررسی شود؟ اما آیا انسان دارای انواعی است؟ طبق مبانی انسان‌شناختی صدرالم‌تألهین، پاسخ مثبت است. او طبق نظام تشکیکی خویش انسان را دارای درجات متنوعی می‌داند که در یک نگاه کلی به متدانی و متعالی قابل تقسیم است. انسان متعالی در مقایسه با نوع متدانی به انسان‌ایدئال نزدیک‌تر است. اما بالاترین مرتبه از انسان متعالی، ایدئال اصلی است که هدف خلقت، دستیابی به آن است. سؤال تحقیق حاضر این است که نقش انسان‌ایدئال در علوم انسانی چیست؟ آیا می‌توان از حیث روش‌شناختی، از بررسی کنش‌های چنین انسانی برای استنباط قواعد و اصولی مستحکم در علوم انسانی بهره گرفت؟ این امر چه اقتضائات و لوازمی دارد؟ با این نگاه، ابتدا انواع انسان از منظر صدرالم‌تألهین تبیین شده و در ادامه به کاربرت‌های این تبیین در علوم انسانی اشاره می‌گردد.

طبق بررسی‌های انجام‌شده چنین تحقیقی با این موضوع خاص پیش از این صورت نگرفته است؛ اما شاید بتوان نظریه تیپ آرمانی ماکس وبر را به عنوان پیشینه‌ای عام برای آن لحاظ کرد. به نظر ماکس وبر برای تحلیل علمی یک کنش مناسب‌تر است که یک کنش عقلایی خالص را ملاک قرار داده، هر کنش غیرعقلایی را به عنوان انحرافی از آن در نظر گرفت. تنها از این طریق می‌توان اهمیت عوامل انحراف را تعیین کرد. او از این کنش معیار، با عنوان نوع

خالص یاد می‌کند که امکان درک بهتر و ابهام کمتر را به جامعه‌شناس می‌دهد. البته او این نوع خالص را نوعی انتزاعی می‌داند که صرفاً با تخیل ساخته می‌شود. سپس کنش انتزاعی و به قول خودش خالص را با آنچه در واقع صورت گرفته مقایسه و از این طریق عوامل غیرعقلایی مؤثر بر کنش‌های واقعی را شناسایی می‌کند و آنها را به عنوان انحراف از روندی که از فرض عقلایی بودن کنش حاصل می‌شد، به حساب می‌آورد (ویر، ۱۳۸۴: ۲۸). تفاوت نگاه ویر با دیدگاهی که در این مقاله مطرح می‌شود، این است که نوع خالص در نگاه نگارنده امری انتزاعی نیست و می‌توان کنش‌های واقعی انسان معصوم را به عنوان معیاری برای سنجش در نظر گرفت. البته تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد که در اینجا مد نظر نیستند.

انواع انسان از نگاه صدرایی

معیار طبقه‌بندی انسان‌ها میزان ادراک آنان است. از یک سو انسان‌هایی وجود دارند که ادراکشان نهایتاً در حد تشخیص سود و زیان دنیوی است؛ از سوی دیگر برخی انسان‌ها علاوه بر آن، مبدأ و معاد و نفع و ضرر اخروی را نیز دست کم تا حدی درک می‌کنند. با این معیار می‌توان انسان‌ها را به متدانی و متعالی تقسیم کرد. البته با تکیه بر انسان‌شناسی صدرایی و تحلیل‌هایی که درباره حقیقت نفس آدمی و نهایت حرکت او ارائه می‌دهد، برای هر کدام از این دو طبقه، گونه‌ها و انواع مختلفی را ذکر می‌کند که در این نوشتار می‌کوشیم به صورت اجمالی به ویژگی‌های هر کدام اشاره کنیم:

انسان متدانی

پیش از آنکه به تبیین و تحلیل انواع انسان‌های متدانی بپردازیم، مناسب است به ویژگی‌های مشترک همه آنان بپردازیم.

۱. همه انواع انسان‌های متدانی از حیث سطح ادراک در حد بسیار پایینی قرار دارند؛ از این رو انتظار صدور کنش‌های برتر از آنان نابجاست. اهمیت این سخن در تبیین کنش‌های انسان به عنوان موضوع علوم انسانی خود را به‌خوبی نمایان می‌کند.

۲. مطلوب نهایی این گروه، لذت‌های حسی، خیالی و وهمی است؛ به گونه‌ای که افراد در شهوات حیوانی خویش غوطه‌ورند. تمام اینها بدان جهت است که نوعی تخدیر در ذائقه آنها و انحراف ذات از ادراک حقایق صورت گرفته است. عالم طبیعت و اجسام آنها را مسحور خویش کرده و وسوسه‌های درونی و بیرونی بر آنها مسلط شده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱ الف: ۱۶۶). حرکت تکاملی به سمت غایات برتر در این دسته افراد وجود نداشته، محدود به سطح نازل و ظاهری آن و آسایش بدنی است. اکثر همت آنان در جهت جلب خاطر عوام، شهرت و تفوق بر دیگران مصروف می‌شود. به همین جهت دستیابی به غایات برتر بسیار مشکل بوده و نیازمند زمان طولانی و اسباب آماده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱ الف: ۲۲-۲۳).

۳. کارهایی که این نوع انسان‌ها انجام می‌دهند، دوام و پایداری نداشته، در معرض نابودی و زوال است؛ چراکه غایت با مبدأ مرتبط و متحد است و از حیث مبدأ، این طبقه عمدتاً خود را به امور بدنی می‌شناسند و اعمالشان نیز برای سعادت بدنی است و هرچه به خاطر بدن انجام گیرد، مانند خود بدن هم کدر و هم نابودشدنی است (صدرالمتألهین، ۱۳۴۰: ۲۵).

علی‌رغم این ویژگی‌های مشترک، انسان‌های متدانی خود دارای طیف‌های متعددی هستند. در نازل‌ترین طبقات گروهی قرار دارند که افق ادراکشان در حد محسوسات بوده و رفتارهایشان نیز تحت تأثیر حواس ظاهری است؛ از این رو نفوس این افراد نفوس شهوانی است؛ زیرا شهوت تحت ادراک حسی قرار دارد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱ م: ۱۵۹/۸). از جنبه غایت‌شناختی بین هدف آفرینش و غایات این گروه تناسبی وجود ندارد؛ زیرا هدف آفرینش دستیابی به معرفت حقیقی است، ولی این هدف برتر نمی‌تواند غایت چنین افرادی باشد؛ افعال، حرکات و اشتغال آنها منحصر در امور شهوی و غضبی است که به میزان تکثر و تراکم آنها اثرات منفی بیشتری در ذات انسان گذاشته، مانع کمال لایق و برتر نفس می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴: ۳۶۸).

در نوع دوم از انسان‌های متدانی، سرمایه درونی و ادراکی آنان از جنبه خودآگاهی افزایش می‌یابد؛ زیرا علاوه بر حس ظاهری از حس باطنی و قوه خیال نیز برخوردار است. حس باطنی

حیطه ادراک شخص از سود و زیان و خیر و شر را گسترده‌تر می‌کند (صدرالمطالین، ۱۹۸۱م: ۱۵۸/۸). از جنبه‌ی غایی نیز نهایت اموری که این انسان‌ها خواستار آن‌اند، لذت‌های خیالی و حسی است؛ زیرا معشوق انسان درحقیقت خارج از ذات او نیست (صدرالمطالین، ۱۹۸۱م: ۱۸۷/۷). حالت غالب بر ذات این گروه نیز امور خیالی و حسی است و درکی از لذت‌های عقلی و برتر ندارند تا در پی آنها باشند.

در دسته سوم از این نوع انسان‌ها جنبه خودآگاهی از دو گروه قبلی قوی‌تر است؛ زیرا علاوه بر حس و خیال، خود را به جنبه وهم نیز می‌شناسند (صدرالمطالین، ۱۹۸۱م: ۱۵۸/۸). در این صنف غایت، امری وهمی است؛ زیرا سعادت هر قوه‌ای رسیدن بدون مانع به مقتضای طبیعت خود است و سعادت هر قوه‌ای از نوع و جنس خود اوست. کمال وهم نیز رجا و تمنی است؛ چنان‌که کمال خیال به تصویرکشیدن زیبایی‌هاست (صدرالمطالین، ۱۳۵۴: ۳۶۱). بنابراین افراد غایات وهمی را به جهت تلاطم‌شان با نفس برمی‌گزینند و میل دارند سعادت خود را در آن بیابند.

طبقه چهارمی نیز وجود دارد که تفاوت‌شان با سه گروه قبلی در این است که منبع صدور افعال در آنان، عقل عملی است و لذا از حیث خودآگاهی قوی‌تر بوده، قابلیت درک علوم و کمال عقلی را در حد خود و به اندازه سعه وجودی‌شان دارا هستند، ولی تلاشی برای رسیدن به آنها انجام نمی‌دهند؛ از این رو قوه هیولانی آنان از بین رفته، عقاید باطل و انحرافی به فعلیت می‌رسند (صدرالمطالین، ۱۳۶۰: ۲۵۳). زیرا جهت تلاش آنان از عالم حقایق به سمت مصالح معیشت انحراف می‌یابد. درنتیجه حق را انکار و عقاید باطل و سفسطه‌آمیز را جایگزین آن می‌کنند. آنان با تکیه بر جدل و تقلید و برای رسیدن به شهرت و افتخار اجتماعی برخی دیدگاه‌ها را اتخاذ می‌کنند (صدرالمطالین، ۱۳۶۰: ۲۵۲). عقل عملی که متکفل اعمال جزئی هم در امور معاد و هم در امور معاش است (صدرالمطالین، ۱۹۸۱م: ۲۱/۱؛ سبزواری، ۱۳۶۰: ۶۶۳)، در این گروه صرفاً جنبه معیشت را دنبال می‌کند. این گروه از حیث غایت با گروه‌های پیشین تفاوت کیفی چندانی ندارند؛ زیرا در این تفکر غیرالهی، فصل مقوم انسان همان تمایلات نفسانی اوست. عقل نیز صرفاً ابزاری است در خدمت امیال. با عقل ابزاری محسوسات را مهندسی می‌کنند تا در خدمت بیشتر امیال قرار گیرند. انتخاب هدف نیز طبق تمایلات است؛ اما از حیث کمی، اهداف این دسته بسیار فراخ‌تر است؛ زیرا به صورت جدی هم از گذشته

عبرت می‌گیرند و هم آینده را در نظر دارند و با برنامه‌ریزی دقیق به سمت اهداف خود حرکت می‌کنند. البته اهداف آنها فراتر از این دنیا نیست.^۱

انسان متعالی

انسان متعالی از جهات گوناگون، از جمله غایات خود، متفاوت از انسان متدانی است. تفکیک آنان از نوع متدانی به جهت جداکردن میان هویت مؤمنانه و غیر مؤمنانه است. ملاصدرا آشکارا به این تفکیک قایل است و تصریح می‌کند که نفس یک انسان مؤمن موحد اختلاف نوعی و هویتی با نفس یک انسان کافر دارد: «أن نفس المؤمن الموحد بحسب الجوهر والذات تخالف نفس الكافر مخالفه النوعيه فضلاً عن الشخصيه» (صدرالمتألهین، ۱۴۲۰ق: ۸۲). بر این اساس انسان مؤمن و غیر مؤمن حتی اگر در ظاهر شبیه هم باشند، در بسیاری جهات مخالفت نوعی دارند؛ چون ذاتاً دو نوع متخالف‌اند؛ به همین جهت کنش‌های آنان نیز دو نوع بوده و در دو رتبه قرار دارند؛ چراکه کنش‌ها اولاً ناشی از ذات و هویت افراد است؛ ثانیاً در این گروه متأثر از ایمان و اعتقاد به مبدأ و معاد است. این اعتقاد هرچند ضعیف هم باشد، دست کم در برخی افعال آثار خود را نشان خواهد داد. طبق نظر ملاصدرا اگر جوهر نفس سالم باشد، اشتغال بدنی و پرداختن به امور شهوی و خواسته‌های پست طبیعی صرفاً هیئات و اعراضی غریب از جوهر نفس خواهند بود. به همین دلیل بعد از مدتی زایل می‌شوند. این امر مورد تأیید روایات هم هست: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ الْفَاسِقَ لَا يَخْلُدُ فِي النَّارِ» (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰: ۲۵۲-۲۵۳). البته روشن است همه اینها در صورتی است که جوهر نفس به فطرت اصلی خود باقی بماند و تکرار اعمال ناپسند منجر به خروج از فطرت سالم نشود.

از حیث غایی برنامه‌ریزی‌های انسان متعالی صرفاً برای بقای دنیوی نیست و افراد عواقب امور و خیر و شر ابدی را هم تشخیص می‌دهند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م: ۱۵۸/۸).

انسان‌های متعالی نیز به رغم اشتراکاتی که دارند، با توجه به میزان فعال‌بودن ادراک و مراتب آن و در نتیجه نحوه ادراک غایات، انواع مختلفی خواهند بود. این اختلاف در ادراک نیز به مراتب مختلف وجود در کمال و نقص وابسته است؛ چراکه اختلاف در مراتب وجودی

۱. لازم به ذکر است که عقل نظری از انسان متدانی نفی نشده است ولی به تناسب بحث، بر عقل عملی تمرکز شده است.

ذاتاً اصل و ریشه هر اختلاف و منشأ اختلاف در تمام اوصاف ذاتی و عرضی است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م: ۵/۱۸۶). در ادامه به انواع انسان‌های متعالی اشاره می‌کنیم.

نازل‌ترین دسته از این انواع، کسانی‌اند که صرفاً شهادتین را بر زبان جاری کرده‌اند. به همین دلیل شامل عموم اهل اسلام، صرف نظر از عمق اعتقادات و باورهایشان می‌شود. البته روشن است مراد، صرف بیان شهادتین هرچند به صورت منافقانه نیست؛ بلکه منظور اعتقاد قلبی به محتوای آن است که می‌تواند انسان را از حالت تدانی به مرتبه بالاتر یعنی تعالی برساند؛ چراکه با این اعتقاد و عمل قلبی، هویت شخص تغییر می‌یابد. در هر صورت این افراد امور خیالی را درک می‌کنند؛ ولی عاجز از ادراک امور وهمی‌اند. به همین جهت حتی امور الهی و ملکوتی را نیز با مثال‌های خیالی تخیل می‌کنند؛ ولی در عین حال آنها را منزّه از اجسام می‌دانند (صدرالمتألهین، بی‌تا: ۶۸-۶۹). این افراد در کنش‌های خود عمدتاً تقلیدی عمل می‌کنند؛ درست مانند نابینایی که نیازمند راهنمایی است که او را راه ببرد؛ اما این‌گونه نیست که هرچه آن راهنما درک می‌کند و انجام می‌دهد، او هم بتواند تقلید کند، بلکه تقلید او هم در امور ناقص و افعال پست است، چنان‌که نابینا هم تا حدی قابلیت راهبری دارد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م: ۴۶/۷). بنابراین انفعال و اثرپذیری چه به صورت مثبت و چه به شکل منفی در این الگو از امور حسی و خیالی است؛ اما انفعال از امور عقلی در آنها ضعیف است.

از سوی دیگر این افراد شریعت اسلامی را پذیرفته‌اند. شریعت نیز امری الهی، ربانی و دارای حقیقت است؛ ظاهری مشهور و باطنی مستور دارد؛ آغازی محسوس و پایانی معقول دارد که روح و معنای آن است؛ اما این افراد به جهت ضعف ادراک به رعایت ظاهر آن بسنده می‌کنند. البته این امر نیز اگر همراه با نیت نباشد، هیچ ارزشی ندارد؛ چراکه از جنس دنیا بوده و زایل‌شدنی است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰: ۳۷۵-۳۷۶). ولی به جهت پذیرش مبدأ و معاد، امکان همراه کردن کنش‌ها با نیت الهی برای آنان فراهم است.

از حیث غایی نیز مطلوب نهایی چنین افرادی در حد امور خیالی است؛ چون نفس و ذات آنها در این مرتبه قرار دارد و انسان کارهایش را برای رسیدن به اهداف ملائم با ذات انجام می‌دهد. در دسته دوم کسانی قرار دارند که منشأ کنش‌های آنان تصورات وهمی است که یک درجه بالاتر و برتر از تصورات خیالی است. البته تصور آنان از مبدأ و معاد از حد وهم تجاوز نمی‌کند.

در عین حال مبدأ و معاد را منزله از امور خیالی و جسمانی می‌دانند (صدرالمتألهین، بی‌تا: ۶۸-۶۹). این گروه به صفت ایمان شناخته می‌شوند که یک درجه بالاتر از اسلام است؛ چنان‌که وهم نیز از حیث تشخیص سود و زیان از قوه خیال بالاتر است. بدین سبب در این گروه به دو جهت تکامل صورت گرفته و جوهر فرد نیز به تبع آن ارتقا و لطافت بیشتری یافته است.

نوع سوم از انسان‌های متعالی را می‌توان انسان عقلانی نامید؛ زیرا نشئه غالب در آنان، جنبه عقلی امور بوده و افراد حقایق را با وجه عقلی صرف می‌شناسند؛ به گونه‌ای که اوهام و خیالاتشان احوال مبدأ و معاد را با صور متناسب با امور عقلی برای آنها متمثل می‌کنند؛ در حالی که می‌دانند آن احوال برتر از این اوهام‌اند (همان).

از نظر ملاصدرا اهل علم به این الگو نزدیک‌ترند؛ چون از نگاه او، مبادی ظهور این خاصیت در چند گروه تحقق می‌یابد: یکی کسانی که علومی از قبیل صنایع و فنون را از طریق آموزش فرامی‌گیرند و آنها را با دقت اوهام و طبیعتشان استنباط می‌کنند. دسته دوم که برتر از گروه قبلی‌اند، کسانی هستند که در پی کسب فضایل عقلی بوده و با قوه تفکر و تأمل در معارف یقینی سیر می‌کنند. دسته سوم که در الگوی بعدی جای می‌گیرند اولیای الهی‌اند که علمشان از راه آموزش به دست نمی‌آید. بنابراین تفاوت افراد در این الگو به تفاوت آنها در ظهور و خفا یا کمال و نقص این خاصیت باز می‌گردد (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱ الف: ۱۶۲).

به تبع این نوع ادراک عقلانی، گزینش‌ها، مطلوب‌ها و خواسته‌های این گروه نیز اموری عقلی از قبیل احاطه به معقولات، فراتر از محسوسات و عبور از آنهاست (صدرالمتألهین، بی‌تا: ۷۰). از این رو کنش‌های آنان به صورت سطحی و نوعی سلیقه‌ورزی شخصی قلمداد نشده و به امری فراتر از سلیقه یعنی عقلانیت تکیه دارد. با تکیه‌گاه قرار دادن عقلانیت، ظهور کمالات انسانی نیز روشن‌تر و زلال‌تر خواهد بود؛ زیرا کسی که ابزارهای بدنی را - به حسب عقل عملی - در طریق رهایی از قیود دنیا بهتر به کار بندد و برای دستیابی به فضایل علمی و عملی راغب‌تر باشد، ترقی او به مدارج کمال و حالات برتر و ظهور خاصیت انسانی در او شدیدتر خواهد بود و در نتیجه ذات او به حسب جوهر فاضل‌تر و کامل‌تر خواهد بود و در نفس الامر باهوش‌تر و عاقل‌تر از سایر مردم است (صدرالمتألهین، بی‌تا: ۱۶۱).

دسته چهارم انسان متعالی، انسان الهی است. نام‌گذاری این دسته به الهی از آن روست که منشأ صدور افعال در آنان نوعی ادراک است که ملاصدرا آن را ادراک الهی می‌نامد (صدرالمتألهین، بی‌تا: ۷۰). در این نوع ادراک، حق با ترک التفات به ذات خود و فنا در او شناخته می‌شود (صدرالمتألهین، بی‌تا: ۶۸-۶۹). از این رو صاحبان این ادراک نه تنها خود بلکه همه دنیا را مظاهر فیض حق دانسته، اصالتی برای ماهیات اشیا قایل نیستند. به همین سبب همه حرکات و سکنااتشان برای خدا، از خدا و به سوی خداست (همان: ۶۷).

در این مرحله، شخص از لحاظ ادراک، پایبند به حقیقت بوده و در همه رفتارها آن را ملاک عمل قرار می‌دهد؛ لذا به ایمان حقیقی هم دست یافته و از ظلمات دواعی قوای بدنی گذشته و به مقام نور روح رسیده است. هر فعلی که از چنین روحی ناشی می‌شود، مانند روح، نورانی و باقی است. در این مرحله است که بدی‌های انسان تبدیل به خوبی‌ها می‌شود؛ در حالی که پیش از این مرتبه هر حسنه‌ای حکم معصیت را داشت. در این مرتبه مقدار اندک از عمل برای ارتقا و رشد وجودی کفایت می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۳۴۰: ۲۴-۲۵). چنان‌که در اخبار آمده است: «يَا دَاوُدُ اسْمِعْ مِنِّي مَا أَقُولُ وَ الْحَقُّ أَقُولُ، مَنْ أَتَانِي بِحَسَنَةٍ وَاجِدَهُ أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ» ای داود آنچه را که می‌گویم بشنو، در حالی که من حق را می‌گویم، هر کس با یک کار نیک بر من وارد شود، او را داخل بهشت می‌کنم» (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱۰۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ۱۶/۳۷۴). نیز آمده است: «يَا أَبَا ذَرٍّ يَكْفِي مِنَ الدُّعَاءِ مَعَ الْبِرِّ مَا يَكْفِي الطَّعَامَ مِنَ الْمِلْحِ» ای اباذر با تحقق نیکی و برّ، آن مقدار نمک که در غذا کافی است، همان مقدار دعا در کنار عمل کفایت می‌کند» (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۵۳۴).

ملاصدرا این نفوس را نفوس ملکی می‌نامد که بهترین حالت برای آنها از حیث شناختی، درک واقعیت و حقیقت امور و از حیث گرایشی، بی‌میلی به دنیا، رغبت در مناجات و خلوت با خداست. بر پایه این نوع ادراک، مطلوب‌ها و خواسته‌های آنها نیز اموری الهی مانند عبودیت تام، شهادت کامل، ترک التفات به غیر و رجوع به حضرت حق است (صدرالمتألهین، بی‌تا: ۷۰). از این رو گزینش‌ها نه فقط تحت اشراف عقل بلکه با اراده الهی صورت می‌گیرد و اراده شخص فانی در اراده الهی است. بدون شک طبق نظرگاه شیعه، انسان معصوم در قله این نوع انسان‌ها قرار دارد که عقول عادی از درک حقیقت آن ناتوان است.

نکته‌ای که در پایان مسئله انواع انسان لازم است یادآوری شود این است که علاوه بر اینکه انسان‌ها انواع مختلفی دارند، یک شخص واحد نیز نشأت مختلفی را طی می‌کند و درحقیقت هر شخص در طول زندگی‌اش انسان مختلفی است که ملاصدرا از آنها به انسان اول، دوم و سوم یاد می‌کند. انسان از ابتدای کودکی تا بلوغ ظاهری‌اش انسانی طبیعی است که این انسان اول است؛ سپس با سیر تدریجی، وجود اخروی نفسانی پیدا می‌کند؛ یعنی انسان نفسانی می‌شود که انسان ثانی است. انسان دوم اعضای نفسانی دارد که البته در وجود نفسانی‌شان به مواضع متفرق نیاز ندارند؛ در حالی که در انسان اول حواس متفرق‌اند و نیاز به مواضع مختلف دارند؛ چنان‌که موضع بینایی غیر از موضع شنوایی و بویایی است؛ ولی وجود نفسانی از وحدت و جمعیت شدیدتری برخوردار است؛ به گونه‌ای که همه حواس حس واحد مشترکی هستند. قوای محرکه نیز چنین‌اند؛ یعنی در انسان طبیعی به صورت متفرق‌اند؛ برخی در کبد و برخی در مغز و برخی در قلب و برخی در سایر اعضا قرار دارند؛ اما در انسان نفسانی مجتمع‌اند. انسان سوم انسان عقلانی است. انسان عقلی دارای اعضای عقلی است. البته افراد معدودی از انسان‌ها به این درجه نایل می‌شوند (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م: ۹۷/۹؛ همو، ۱۳۸۱ب: ۲۲). از نگاه ملاصدرا اکثر انسان‌ها در مرحله انسان نفسانی باقی می‌مانند.

ویژگی‌های کنش انسان ایدئال

کنش‌های انسان ایدئال از خصوصیات ویژه‌ای بهره‌مند است. یکی اینکه بدون اجبارهای روانی و عاطفی و اختلالات درونی صورت می‌گیرد؛ چراکه چنین انسانی از بالاترین سطح آزادی و احساس آزادی برخوردار است. دوم اینکه دارای هدف و انگیزه‌ای روشن است؛ به گونه‌ای که فاقد هر گونه ضدانگیزه و انگیزه نیمه‌آگاهانه یا ناآگاهانه است. سوم اینکه علاوه بر خودسنجی، تمام جوانب کار نیز سنجیده می‌شود. چهارم اینکه اگرچه کنش‌های او مثل هر انسانی در چارچوب‌های انگیزه‌ای متفاوتی می‌گنجند و از این جهت کنش‌های مشابه او می‌تواند معانی متفاوتی داشته باشد، در عین حال تمام کنش‌های او دارای جهت واحد بوده و با انگیزه غایی واحدی قابل بررسی است. انسان ایدئال در هر کنشی روندی کاملاً عقلایی را دنبال می‌کند. اینها امتیازهایی است که یک کنش را کاملاً عقلانی و استخراج معانی نهفته در آن را آسان‌تر می‌گرداند. هرچند این ویژگی‌ها تا حدی در هر کنشی وجود دارد، در سطح عالی نیست.

نتیجه اینکه کنش انسان ایدئال به شدت عقلایی است و ممکن نیست روند دیگری را پیش بگیرد. به همین دلیل است که گفته می‌شود اگر امام حسین علیه السلام نیز به جای امام حسن علیه السلام بود صلح می‌کرد.

کاربست‌های تبیین انسان ایدئال در علوم انسانی

کنش انسانی دارای معنایی عام بوده و همه کنش‌های ارادی اعم از درونی و بیرونی و عمل و عکس‌العمل را شامل می‌شود. توصیف، تبیین و تفسیر کنش انسان ایدئال و پایین‌تر از او از نظر مفهومی هیچ تفاوتی ندارند. تبیین کنش انسان معمولی به معنای اطلاع از شرایط و اسباب لازم و کافی تحقق آن است؛ چنان‌که تبیین کنش انسان ایدئال نیز به همین مفهوم است. در عین حال این تبیین‌ها نتایج یکسانی نخواهند داشت. علوم انسانی در تحلیل کنش‌های انسان به دنبال استنباط قوانین، قواعد و مدل‌هایی است که در نهایت این کنش‌ها به کنش‌های مطلوب یا مطلوب‌تر تغییر یابند؛ اما ادعای تحقیق حاضر این است که قواعد و قوانین حاصل از مطالعه کنش‌های انسان ایدئال متفاوت از قواعد مستنتج از بررسی کنش‌های انسان‌های معمولی است. علوم انسانی موجود، محصول بررسی کنش‌های انسان در سطح پایین است. بنابراین برای رسیدن به علوم انسانی مطلوب باید علاوه بر رفتار انسان‌های عادی، رفتارها و عملکردهای انسان ایدئال نیز مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. در ادامه به برخی از پیامدهای این نوع نگاه اشاره می‌شود.

جهت‌دهی به علوم انسانی با توجه به غایت ایدئال

شکی نیست که هر علمی مستلزم هدف‌گذاری صحیح است تا بتوان ریل‌گذاری شایسته‌ای برای دستیابی به آن انجام داد. بر اساس این قاعده علوم انسانی نیز هدف‌مندند و این هدف چیزی جز تأمین سعادت انسان نیست؛ اما -چنان‌که گذشت- غایت انواع انسان‌ها متعدد است. بنابراین علوم‌ی که برای حصول غایات انسان متدانی شکل می‌گیرد، به طور قهری متفاوت از علوم‌ی خواهد بود که سعادت انسان متعالی و ایدئال را پیگیری می‌کند. در علوم انسانی متعالی باید از غایاتی که انسان به خاطر آن آفریده شده و همچنین از راه‌های وصول به کمال و

موانع دستیابی به آن بحث شود. از همین روست که فارابی در تعریف علوم اجتماعی که بخشی از علوم انسانی است، می‌گوید: «العلم المدني و هو علم الأشياء التي بها أهل المدن بالاجتماع المدني ينال السعادة كل واحد بمقدار ما أعد له بالفطرة» (فارابی، ۱۴۱۳ق: ۱۴۲).

بنابراین اکتساب و تولید همه علوم به‌ویژه علوم انسانی نباید رهنی برای دستیابی به غایت خلقت انسان باشد و این در صورتی میسر است که علوم انسانی، در تحلیل‌های خود کنش‌های انسان ایدئال را نیز مد نظر قرار دهد؛ چراکه بینش و غایت انسان متدانی از محدوده غبارگرفته مسلمات مادی فراتر نمی‌رود و علومی که به هدف تأمین سعادت چنین انسانی است، نمی‌تواند هدفی جز سعادت دنیوی داشته باشد؛ برای مثال اگر کنش‌های اقتصادی موضوع علم اقتصاد باشد و در این میان کنش انسان متدانی مورد نظر باشد، نتیجه‌ای جز لیبرالیسم اقتصادی و اصالت سود فردی نخواهد داشت. همچنین در تعریف مدیریت از نگاه انسان ایدئال باید بگوییم مدیریت عبارت است از پرورش انسان در جهت دستیابی به سعادت ابدی از طریق کار؛ اما امروزه مدیریت دانش انجام کارها به دست دیگران برای دستیابی به منفعت مادی است. بنابراین حتی تعریف بسیاری از مفاهیم با توجه به غایات متکثر انواع انسان تغییر می‌یابد.

پیش‌بینی‌پذیری کنش‌ها در علوم انسانی

یکی از بحث‌های مهم در علوم انسانی پیش‌بینی‌پذیری آینده جهت اتخاذ تصمیم‌های کارگشاست. پیش‌بینی از خصوصیات علم است. اگر علوم انسانی علم است، پس باید این ویژگی را داشته باشد. البته شرایط خاصی باید لحاظ شود تا این امر تحقق یابد. این شرایط در علوم انسانی پیچیده‌تر از علوم تجربی است. آیا می‌توان اصول و قواعدی را به دست آورد که تحت تأثیر فرهنگ و شرایط خاص زمانه نبوده و نسبت به همه افراد و جوامع با همه تفاوت‌های فرهنگی، قابلیت تعمیم داشته باشد یا اینکه نمی‌توان خود را از اسارت هنجارهای زمانه آزاد گرد و بر

این اساس امکان تعمیم قواعد علمی به دیگر جوامع وجود ندارد؟ به نظر می‌رسد اگر سیره و رفتار انسان ایدئال نیز در بررسی‌های علوم انسانی لحاظ گردد، به چند دلیل قدرت پیش‌بینی تقویت می‌شود:

۱. انسان متعالی قاعده‌پذیرتر از انسان متدانی است؛ چون انسان متدانی رو به سوی تکثر دارد و انسان متعالی وحدت را دنبال می‌کند؛ از این رو همه افعالش جهت واحدی دارد و این امر پیش‌بینی کنش‌ها را آسان‌تر می‌کند. اگر هم‌سنخی انسان‌های متعالی و کنش‌های آنان نیز لحاظ گردد، جنبه پیش‌بینی‌پذیری افعال اجتماعی نیز نمایان می‌شود. ممکن است گفته شود این سخن با آنچه در واقعیت جریان دارد، بسیار فاصله دارد. واقعیت جهان اجتماعی امروز این است که حرکت به سمت توحید جایگاه چندانی در آن ندارد. پاسخ این است که این واقعیت انکارناپذیر است، اما در درون همین واقعیت، انسان‌هایی وجود دارند که تمام حرکات و سکناتشان، رنگ و بوی توحید دارد. اگر ریشه‌ها و عوامل کنش چنین انسان‌هایی مورد بررسی قرار گیرد، قواعد، الگوها و در نتیجه علوم انسانی جدیدی به وجود خواهد آمد که منجر به تحول در جامعه انسانی می‌شود و این علوم جدید، قدرت پیش‌بینی بالاتری نسبت به اجتماع نوپدید خواهند داشت؛ در حالی که علوم انسانی موجود از قدرت پیش‌بینی لازم حتی نسبت به جامعه امروز برخوردار نیستند. در حالی که مشترکات فرهنگی در کنش‌های انسان‌های متعالی بسیار بیشتر است و این به پیش‌بینی و کنترل آنها کمک می‌کند؛ چون با توجه به حیثیت وحدت غایت در انسان متعالی، دسته معینی از گزینش‌ها برای همه افراد جامعه شکل گرفته و علاوه بر پرورش استعدادها و گرایش‌های مناسب این شرایط، انسجام درونی و الگومندی نیز محفوظ می‌ماند؛ چراکه مسیر عینی تکاملی برای همه افراد سوگیری واحد و معینی دارد. درست به همین دلیل هنجارهای ثابت و پایدار و حتی مشترک با گذشتگان شکل می‌گیرد. نوع متعالی، بر خلاف نوع متدانی که به «تکثر» و اختلاف گرایش دارد، به «وحدت» و انسجام گرایش دارد. در این نوع انسان، طبقه‌ها، تمایزها، اقشار، بینش‌های گوناگون و اموری از این قبیل از اصالت می‌افتند و رنگ می‌بازند.

۲. اگر اندیشمندان حوزه علوم انسانی در کنار کنش‌های انسان‌های عادی نیم‌نگاهی به مطالعه رفتارهای انسان ایدئال داشته باشند، نوعی اشراف برون‌علمی به آنان می‌دهد. چراکه

تغییرات و فرایندها را به اموری نسبت می‌دهد که از ثبات و شمولیت بیشتری برخوردار است. درحقیقت لایه‌های عمیق‌تر انسان نیز بررسی می‌گردد که در قیاس با لایه‌های سطحی او از ثبات بیشتری برخوردار است. شناخت‌های مبتنی بر سطوح اولیه انسان، تغییرپذیر و به عبارتی مصرف‌گرایانه و زودگذر است که پیش‌بینی را مختل می‌کند.

۳. زندگی اجتماعی جز به کمک خلق مفاهیم اعتباری سامان نمی‌یابد. این مفاهیم اعتباری یا مبتنی بر قرارداد، سلیقه و خوشایند افراد است یا بر واقعیات تکیه دارد. به جهت وجود غایتی ابدی در زندگی انسان ایدئال، این مفاهیم به طور حتم مبتنی بر واقعیات ابدی خواهد بود و این، امر پیش‌بینی و کنترل را به مرحله تحقق نزدیک‌تر می‌کند.

۴. شکی نیست که دوری یا نزدیکی این قواعد به عقلانیت می‌تواند معیاری برای تعمیم‌پذیری یا تعمیم‌ناپذیری باشد. رفتار انسان ایدئال به عقلانیت نزدیک‌تر است. بنابراین قواعد و اصولی نیز که از تبیین و تفسیر آن به دست می‌آید، به عقلانیت نزدیک‌تر است و در نتیجه قابلیت تعمیم بیشتری دارد. ارزش‌ها و باورهای انسان ایدئال منحصر به فرد نیست، بلکه هماهنگ با فطرت انسانی است. کنش انسان ایدئال به صورت محض با جنبه‌های عینی واقعیت سروکار دارد. بنابراین در عملکرد او جایی برای ابراز سلیقه‌های شخصی و خوشایند افراد و گروه‌ها وجود ندارد و اصول، قواعد، مدل‌ها و روش‌های قابل اتخاذ از کنش‌های او به تحقق رؤیای همگرایی و یکسان‌سازی روش‌های مدیریت جوامع بشری کمک می‌کند. حتی نحوه تأثیر شرایط زمانه در فعل انسان ایدئال قابل رصد و پیگیری است.

روش‌شناسی علوم انسانی

عنصر بسیار مهمی که بتواند زیربنای روش‌شناسی قرار گیرد، تعیین‌کننده چارچوب یا پارادایم فکری است. یکی از عناصر تعیین‌کننده یک پارادایم جدید، دخالت‌دادن کنش‌های انسان ایدئال در تحقیقات مربوط به علوم انسانی است؛ چراکه شیوه مطالعه انسان متدانی و ایدئال تفاوت‌های عمده‌ای دارند. چنان‌که گذشت، افق ادراک انسان متدانی در حد محسوسات بوده و رفتارش نیز تحت تأثیر حواس ظاهری و برای تأمین سعادت بدنی است. این دو شاید کنش‌هایی به ظاهر مشابه داشته باشند، اما در واقع کاملاً متفاوت خواهند بود.

بنابراین تبیین کنش چنین انسان‌هایی نباید یکسان و با یک رویه برابر باشد. تکیه‌گاه اصلی در مطالعه انسانی متدانی از حیث روش‌شناختی، تجربه و تفکر استقرایی است؛ یعنی علوم انسانی نیز باید هنجارهای علوم طبیعی را الگوی خویش قرار دهند و به تشریح یافته‌های تجربی بپردازند؛ چراکه رفتارهای او از سنخ امور فیزیکی و ماشینی تلقی شده، کنش‌های جمعی نیز به تعبیر آگوست کنت شکل‌دهنده نوعی فیزیک اجتماعی‌اند. در این تحلیل، بررسی علل و ریشه‌های متافیزیکی کنش‌ها جایگاه چندانی ندارد؛ در حالی که بسیاری از عوامل دخیل در کنش انسان ایدئال فرامشاهده‌ای و فراتجربی‌اند. البته این بدان معنا نیست که ما در تحلیل کنش‌های انسان متدانی از سایر روش‌ها از جمله وحی و منابع دینی بی‌نیازیم یا عامل فرامشاهده‌ای به هیچ عنوان دخیل در کنش‌های انسان متعارف نیست. زیرا اولاً - چنان‌که مطرح شد - صرفاً تکیه‌گاه اصلی روش تجربی است؛ ثانیاً اگر بخواهیم از وحی و منابع دینی هم در تحلیل کنش‌های انسان متدانی بهره‌مند شویم، باز معنایش این است که کنش انسان متعالی را در این تحلیل‌ها دخالت داده‌ایم و این خود تأیید دیگری بر لزوم معیار قراردادن کنش‌های انسان متعالی است.

مطالعه انسان ایدئال انتخاب فرضیه و بررسی آن برای تأیید یا ابطال و تفسیر و تبیین کنش‌های او و نیز ساخت و فرایند تحقیقات را متأثر می‌کند؛ چراکه ارزش‌های اجتماعی از مهم‌ترین عوامل رفتار انسانی‌اند؛ اما ارزش‌های اجتماعی انسان متدانی بر ادراک ما از واقعیت تأثیر منفی دارد و اجازه نمی‌دهد حقیقت را آن‌طور که هست، درک کنیم. اما ارزش‌های حاکم بر انسان متعالی کاملاً منطبق بر واقعیات بوده، به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه پژوهشگر را در دستیابی به حقیقت یاری می‌رساند؛ برای مثال مفاهیمی مانند کارآمدی سیستم مدیریتی و خشنودی کارکنان یک سازمان دارای بار ارزشی غیرقابل اغماض‌اند؛ به گونه‌ای که نمی‌توان پژوهش‌های سازمانی را از این ارزش‌ها تفکیک کرد. این ارزش‌ها در هویت یک سازمان شکل گرفته‌اند و هویت سازمان نیز منفک از هویت و غایت افراد آن نیست. بنابراین با فرض حاکمیت ارزش‌های انسان ایدئال در یک سازمان، طیفی از نظریه‌های علمی در دانش مدیریت شکل می‌گیرد که متفاوت از نظریه‌های موجود خواهند بود. این نظریه‌ها در روندی تنازلی تبدیل به قوانین، آیین‌نامه‌ها و مقرراتی می‌شود که خود

زمینه اصلاح کنش کارمندان را فراهم نموده، ارزش‌هایی که تا کنون مفروض بودند، در واقعیت تحقق می‌یابند. همچنین تبیین و تفسیر کنش انسان‌ها به عنوان امری که حامل معنایی در افق ابدیت دارد، در مقایسه با عملکردهای طبیعی و کنش‌هایی با آثار محدود، تفاوت جوهری دارد. درک کنش انسان ایدئال نیازمند دخالت دادن عقل و وحی در آنهاست؛ چراکه عوامل غیرتجربی فراوانی در فرایند صدور کنش انسان ایدئال وجود دارد؛ به گونه‌ای که پژوهشگر در جمع‌آوری و تفسیر داده‌ها بی‌نیاز از عقل و وحی نیست و به طور قطع، تجربه و استقرا در این امر دخالتی ناقص دارد. بنابراین ضمن بهره‌گیری از روش‌های تجربی باید با رویکرد عقلی و حتی فراعقلی و توجه به وحی، کنش‌های انسان ایدئال را تفسیر و تبیین نمود. از سوی دیگر می‌توان ادعا نمود که دخالت دادن تفسیر و تبیین کنش‌های انسان ایدئال می‌تواند تفسیر و تبیین کنش‌های انسان متعارف را نیز دست‌خوش تغییرات اساسی قرار دهد. به این دلیل که انسان ایدئال به جهت احاطه‌ای که بر عوالم هستی دارد، به معنای دقیق کلمه انسان‌شناسی است که از تمام زوایای وجود انسان متعارف آگاهی کامل دارد. این امر از نظر روش‌شناختی منابع مهم و فراوانی را در اختیار پژوهشگران علوم انسانی به جهت تحلیل کنش‌های انسان متدانی قرار می‌دهد. توضیح اینکه تحلیل کنش‌های انسان ایدئال مفاهیم و احکام فراوانی را در اختیار انسان قرار می‌دهد؛ زیرا بسیاری از مفاهیم و احکام به‌کاررفته در سخنان او به صورت مستقیم یا غیرمستقیم؛ تفسیر، تبیین و بیان نتایج آثار کنش‌های انسان‌های عادی است. از جمله ویژگی‌های فعالیت انسانی این است که هیچ فعالیتی توسط انسان انجام نمی‌شود، مگر آنکه افراد مفهومی از آنچه انجام می‌دهند، در ذهن خود دارند. بنابراین هرچه تصویرهای ذهنی از یک کنش روشن‌تر باشد، امکان بهبود آن افزون‌تر می‌گردد. با توجه به کنش‌های انسان ایدئال، بسیاری از این مفاهیم محتوای خاصی می‌یابند؛ برای نمونه خود مفهوم انسان، علم، عقل، تعالی، تدانی و ... تعریفی عمیق‌تر پیدا می‌کنند. علاوه بر تعریف که ناظر به چیستی است، توصیف که ناظر به چگونگی و تحلیل وضعیت موجود است، دچار تغییرات اساسی می‌گردد؛ زیرا تحلیل کنش انسان ایدئال تأثیری منطقی در توصیف وضعیت موجود دارد؛ چراکه توصیف او از عالم هستی، انسان و کنش‌های توصیفی مطابق با واقع است. از این رو ما به تصویر و توصیفی برتر از هستی و کنش‌های

انسانی دست می‌یابیم؛ زیرا انسان برتر، با گزارش‌ها و توصیف‌هایی از هستی، انسان، واقعیت اعمال و رفتارها به ما داده است که به هیچ عنوان با مطالعات بشری قابل دسترسی نیست. اگر انسان به این توصیف‌ها مراجعه نکند، با عقل بشری، توصیفی ناقص از افعال انسانی ارائه خواهد کرد. بر مبنای این توصیف ناقص نیز نتایج ناقصی می‌گیرد و در بعد توصیه‌ای علوم انسانی نیز راهکارهای ضعیف، ناقص و احیاناً زیان‌باری را ارائه خواهد کرد؛ در حالی که اگر توصیف درست از کنش‌های انسان صورت نگیرد، تغییر صحیح در آنها اتفاق نمی‌افتد.

همچنین تبیین و علت‌یابی کنش‌های انسان‌های متعارف نیز از نظر روش‌شناختی دچار تحول می‌گردد؛ زیرا انسان الهی تبیین‌هایی دقیق را از روابط برخی افعال با برخی دیگر، رابطه آنها با نظام هستی، رابطه افعال فردی با زندگی اجتماعی و اموری از این قبیل گوشزد کرده است که بسیار برتر از تبیین‌های رقیب‌اند. این تبیین‌ها بر اساس قواعد، شرایط و چارچوب‌های خاص سخت‌گیرانه از منابع دینی که بخشی از آنها سیره عملی و قولی انسان متعالی است، فراهم می‌شوند که دست تجربه به آنها نمی‌رسد. با تجربه بشری هیچ گاه نمی‌توان رابطه تقوا یا گناه را با اقتصاد خرد و کلان جامعه بیان نمود.

خلاصه اینکه علوم انسانی جنبه‌های مختلف کنش انسان را بررسی می‌کند و درک ما از کنش انسان به طور جدایی ناپذیری با ایده انسان کامل پیوند خورده است. وقتی به دنبال تحلیل و درک پدیده‌ای پیچیده به نام انسان و کنش‌های او هستیم، چاره‌ای جز این نداریم که وارد حوزه این ایده شویم.

نتیجه‌گیری

اگر در ارزیابی علوم انسانی، انسان ایدئال را هم مد نظر قرار دهیم، پارادایم جدیدی برای تولید نظریه‌های علمی به وجود خواهد آمد. این امر برای گذر از علوم انسانی موجود و تولید علوم انسانی مطلوب، امری ضروری است تا در نتیجه روش آن نیز تکامل پذیرد و نظریه‌های علمی در بستری جدید شکل گیرد. اگر علوم انسانی صرفاً مبتنی بر کنش‌های انسان متدانی باشد، دچار نوعی تعصب ظاهری، سطحی‌نگری و قشری‌گرایی می‌شود و از عناصر اصلی وجود انسان و کنش‌های او غافل می‌ماند. اکتفا کردن به نیازهای انسان‌های معمولی در علوم

انسانی به معنای کنارنهادن لایه‌های عمیق‌تر و خصوصاً واقعی‌تر کنش‌های انسانی است. قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب: ۲۱). شاید بتوان از این آیه شریفه استنباط کرد که اگر رفتار معصوم الگوست، در مقام نظریه‌پردازی نیز بعد از تحلیل کنش‌های انسان‌های عادی، کنش چنین انسان‌هایی نیز در مطالعات علوم انسانی مد نظر قرار گیرد؛ چراکه این علوم باید مبتنی بر قوانینی باشد که خدا جهان را تابع آنها قرار داده است. کلید فهم این قوانین، رفتارهای انسان ایدئال است. اگر فعل این انسان در مقام علم و عمل ملاک قرار گیرد، طبق آیه شریفه فوق، انسان به غایت آفرینش خود که لقای پروردگار است، دست می‌یابد. بنابراین محک‌زدن کنش‌های انسان عادی در جامعه از طریق مقایسه با کنش انسان ایدئال، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- قرآن کریم
- الحر العاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، چ ۱.
- سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۰)، تعلیقات بر الشواهد الربوبیه، در: الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صدرالمتألهین (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- صدرالمتألهین (۱۹۸۱م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت: دار احیاء التراث، ط ۳.
- صدرالمتألهین (۱۳۶۰)، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صدرالمتألهین (۱۴۲۰ق)، کتاب العرشیه، تصحیح فاطمه محمد خلیل اللبون، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ط ۱.
- صدرالمتألهین، (بی تا)، ایقاظ النائمین، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، چ ۱.
- صدرالمتألهین (۱۳۴۰)، رساله سه اصل، تصحیح سیدحسین نصر، تهران: دانشگاه تهران.
- صدرالمتألهین (۱۳۸۱الف)، کسر اصنام الجاهلیه، تهران: بنیاد حکمت صدرا.
- صدرالمتألهین (۱۳۸۱ب)، زاد المسافر، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۳.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴ق)، الأمالی، قم: دار الثقافه.
- فارابی، ابونصر (۱۴۱۳ق)، الأعمال الفلسفیه، مقدمه و تحقیق و تعلیق از دکتر جعفر آل یاسین، بیروت: دار المناهل.
- وبر، ماکس (۱۳۸۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: سمت.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی